

بررسی کتاب استغن کینزر درباره کودتای 28 مرداد 1332

ترومن خوب" و "آیزنهاور بد"

داستانی آمریکایی، برای آمریکائیان

مدت زیادی از انتشار کتاب استغن کینزر در ژوئن 2003 نمی گذرد ولی در همین فاصله زمانی کوتاه کتاب فوق توجه فراوانی را در محافل سیاسی و مطبوعاتی آمریکا برانگیخته است. پرتیراژترین روزنامه های ایالات متحده، *واشنگتن پست* و *نیویورک تایمز*، به معرفی آن پرداخته اند و برخی چهره های نامدار مخالف دولت جرج بوش، مانند گور ویدال، در ستایش از کتاب سخن گفته اند.

استغن کینزر، خبرنگار با سابقه *نیویورک تایمز*، کتاب خود را چنین نامیده است: *همه مردان شاه: کودتای آمریکایی و ریشه های ترور خاورمیانه*. [1]

این عنوان گویای تحلیلی است که کینزر در کتاب خود دنبال می کند و در پی اثبات آن است. **کینزر کودتای 28 مرداد 1332 در ایران را سرآغاز موجی از نفرت ضد آمریکایی می داند که در سال 1357 به انقلاب اسلامی ایران انجامید، سپس به سراسر منطقه تسری یافت و گروه هایی چون طالبان و القاعده و سرانجام اسامه بن لادن و حادثه 11 سپتامبر 2001 را پدید آورد. بنابراین، کودتا سرمنشأ تمامی بله هایی انگاشته می شود که امروزه جامعه آمریکایی از آن رنج می برد؛ و اگر چنین است شناخت "مقصرین اصلی" این پدیده واجد اهمیت فراوان است.** به این ترتیب، در کاوش برای یافتن عاملین "نفرت ضد آمریکایی" فوق، کینزر به کودتای 28 مرداد می رسد؛ این کودتا را پیامد سیاست های حزب جمهوری خواه و دولت آیزنهاور و تمکین ایشان به «استعمارگران کهنه کار انگلیسی»، چون چرچیل، می داند و آنان را به ایجاد موجی بزرگ از نفرت ضد آمریکایی در منطقه خاورمیانه، به عنوان بنیاد «تروریسم خاورمیانه»، متهم می کند. کینزر از این طریق، به طور غیرمستقیم، به دولت جرج بوش دوم هشدار می دهد و آمریکائیان را از پیامدهای درازمدت سیاست های تجاوزکارانه کنونی دولت جمهوری خواه بوش به هراس می افکند. راز موفقیت کتاب استغن کینزر در بازار آمریکا به این دلیل است. **کتاب در فضایی منتشر می شود که از یکسو به انتخابات آتی ریاست جمهوری ایالات متحده نزدیک می شود و از سوی دیگر موجی نیرومند از بیزاری از سیاست های دولت بوش و کانون های نظامی گرا و نوحفاظه کار حامی آن جامعه آمریکایی را فرا گرفته است. در قطب اصلی مخالف با سیاست دولت بوش حزب دمکرات جای دارد که با سخنان مهم 7 اوت ال گور در سازمان MoveOn.org (دانشگاه نیویورک) چالش بزرگ خود را علیه دولت بوش آغاز کرده است.**

استغن کینزر، برای القاء تصویر منفی از دولت های حزب جمهوری خواه (از آیزنهاور تا بوش)، به عنوان بنیانگذاران نفرت ضد آمریکایی در خاورمیانه و از این طریق مقصرین اصلی در برانگیختن حادثه 11 سپتامبر، از شگرد ژورنالیستی دیگری نیز بهره برده است. او نام کتاب خود را از نام داستان معروف رابرت پن وارن [2]، به نام *همه مردان پادشاه* [3]، اقتباس کرده است. این نام برای بسیاری از آمریکائیان، که نوول وارن را خوانده یا فیلم معروف آن را (به کارگردانی رابرت راسن، [4] ساخته شده در سال 1949) دیده اند، آشناست. رابرت پن وارن، ادیب نامدار آمریکایی، داستان فوق را در سال 1946 منتشر کرد. این کتاب با استقبال فراوان مواجه شد و در سال بعد جایزه پولیتزر را نصیب او کرد. **نوول وارن داستان ظهور و سقوط دیکتاتوری فاسد، پوپولیست و عوامفریب است در یکی از ایالات جنوبی آمریکا که از ترس و پیشداوری های مردم برای رسیدن به قدرت بهره می جوید.** شهرت نوول وارن سبب شد که بعدها، در ماجرای واترگیت، دو خبرنگار *واشنگتن پست*، باب وودوارد [5] و کارل برنشتین، [6] کتاب پرفروش خود را، در افشای عملکرد دولت ریچارد نیکسون، همه *مردان رئیس جمهور* [7] بنامند. این کتاب نیز کمی بعد به فیلم بدل شد. بدینسان، عنوان کتاب کینزر تعریضی است به جرج بوش دوم، استاندار پیشین ایالت تگزاس.

اهمیت کتاب استغن کینزر تنها در این حوزه و به عنوان بخشی از چالش بزرگی است که در تمامی عرصه ها بر ضد دولت جرج بوش دوم و سیاست های آن اوج گرفته است. از منظر تاریخنگاری معاصر ایران، کتاب کینزر نه تنها چیزی بر دانش ما نمی افزاید بلکه حاوی بی دقتی ها و داستان سرایی های بی مأخذ و پیشداوری های سیاسی فراوانی است که پژوهشگر ایرانی را آزرده می کند. در واقع، توصیف وارن باس، در نشریه بررسی کتاب *نیویورک تایمز*، توصیفی جامع از کتاب کینزر است. باس می نویسد: **کینزر کتاب خود را «با چشم تیزبین یک ژورنالیست و با قلم یک داستان نویس نگاشته و حاصل کار کتابی بسیار جذاب است.» چنان که می بینیم، در این توصیف از «دقت علمی یک مورخ» سخنی در میان نیست و این ضعف بزرگ کتاب استغن کینزر است.**

در کتاب کینزر، دولت **حزب دمکرات** در زمان جنبش ملی نفت در ایران، به رهبری **هری ترومن**، از تمامی "گناهانی" که به ظهور «تروریسم خاورمیانه» انجامید، میراست. در تصویر بسطی که کینزر از صحنه سیاسی آمریکا در چهار سال آغازین دهه 1950 به دست می دهد، ترومن دمکرات "قطب مثبت" را می سازد و آیزنهاور جمهوری خواه "قطب منفی" را.

ترومن «به جنبش های ناسیونالیستی، مانند جنبش مصدق، علاقمند بود»، «همدلی فراوان نسبت به ایرانیان فقرزده داشت»، تا سال 1953 با مصدق همدردی می کرد و «حاضر نبود با امپریالیست های کهنه کار [انگلیسی] همکاری کند.» بنابراین، ترومن طرح پیشنهادی چرچیل را برای کودتا در ایران نپذیرفت زیرا «سیا

ناکنون به سرنگونی دولتی اقدام نکرده بود و ترومن نمی خواست در این زمینه پیشقدم باشد.» (ص 3) **اچسون**، وزیر خارجه دولت ترومن، نیز به «اسیونالیسم جهان سوم» علاقه داشت. (ص 86) طبق تصویر کینزر، دولت ترومن تا زمانی که در قدرت بود مانع مداخله نظامی بریتانیا در ایران شد و این اقدام را لطمه به اتحاد غرب علیه مسکو تلقی کرد. «**رئیس جمهور ترومن تا آخرین روزی که در قدرت بود مصرانه مخالف دخالت در ایران بود.**» (ص 204)

در مقابل، **آیزنهاور**، رئیس جمهور بعدی، زمام سیاست خارجی دولت خود را به **برادران دالس** واگذار کرد که به شدت به گسترش کمونیسم حساس و از آن هراسان بودند. (صص 4، 154-155، 208-209) آیزنهاور و وزیر خارجه او، **جان فاستر دالس**، به تعبیر وارن باس در نیویورک *تایمز*، مصدق و سایر ناسیونالیست های جهان سوم را «گرگ های کمونیست در لباس میش های بی طرف» می دانستند که در خدمت کمونیسم و مسکو هستند. به این ترتیب، **دولت آیزنهاور، با اقدام به کودتا در ایران، بنیانگذار گرایش تجاوزکارانه ای در سیاست خارجی آمریکا شد که «یک شبهه سیا را به محور اصلی دستگاه سیاست خارجی آمریکا بدل کرد» و از آن پس «عملیات پنهان به راهی اززان و کارآمد برای شکل دهی به جریان حوادث جهان تلقی گردید.**» (ص 209)

داستان "ترومن خوب" و "آیزنهاور بد" شاید برای ساده کردن حوادث و ایجاد جاذبه در طیف وسیعی از خوانندگان آمریکایی جالب باشد، ولی از منظر پژوهش تاریخی ساده انگارانه و فاقد اعتبار است.

"ترومن خوب" کسبی است که در واپسین روزهای جنگ دوّم جهانی، بی هیچ توجیه نظامی، دستور پرتاب بمب اتمی بر شهرهای **هیروشیما** (6 اوت 1945) و **ناگازاکی** (9 اوت 1945) را صادر کرد و در سخنان مکرر خود از این اقدام دفاع نمود. او در 9 اوت، پس از انفجار ناگازاکی، گفت: «ما این بمب را به کار بردیم تا جان هزاران هزار جوان آمریکایی را نجات دهیم.» در فاصله فوق 105 هزار زن و مرد و کودک ژاپنی بلافاصله به قتل رسیدند و پیامدهای مرگبار آن تا دهه ها ادامه داشت. این تنها موردی است در تاریخ که بمب اتمی در جنگ به کار رفته است.

"ترومن خوب" کسبی است که در سال 1946 **آژانس مرکزی اطلاعات آمریکا (سیا)** را تأسیس کرد؛ سازمانی که در طول دهه های پسین به یکی از بدنام ترین سرویس های اطلاعاتی دنیای غرب و نماد تجاوزگری امپریالیسم آمریکایی بدل شد. بنیانگذاران و مربیان کادرهای اولیه سیا، مأموران سرویس اطلاعاتی بریتانیا بودند.

"ترومن خوب" در سال 1946 **بانک جهانی** را نیز تأسیس کرد و دوست و حامی خود، **اوزن مه پر**، صراف نامدار یهودی و مالک روزنامه *واشنگتن پست*، را به عنوان اولین رئیس آن گمارد. از آن پس تا به امروز بانک جهانی به یکی از مهم ترین ابزارهای سلطه بر اقتصاد بین المللی و عامل بسیاری از مصائب و بحران های مالی و ساختاری در کشورهای جهان سوم شناخته می شود.

"ترومن خوب" با سخنرانی 12 مارس 1947 خود در کنگره **آغاز جنگ سرد** را اعلام کرد و با اعلام "دکترین ترومن" **بنیان های امپریالیسم آمریکایی در دوران پس از جنگ جهانی دوم** را پی ریخت. رقابت تسلیحاتی که "ترومن خوب" آغاز نمود، در دوران 45 ساله جنگ سرد **تریلیون ها دلار سود برای صاحبان صنایع نظامی غرب به ارمغان آورد.**

"ترومن خوب" در سال 1947 **جنگ داخلی یونان** را علیه **جبهه آزادیبخش ملّی یونان EAM**، یعنی بزرگ ترین گروه مقاومت ضد اشغالگران فاشیست، به راه انداخت که به کشتار هزاران تن از مبارزان ضد فاشیست در این کشور انجامید و راه را برای استقرار دیکتاتوری های نظامی دست نشانده آمریکا هموار کرد. سیاست دولت ترومن، در چارچوب عملیاتی به نام "پوست گوسفند"، [8] **ایجاد شبکه های مخفی خرابکار و به قدرت رسانیدن راست گرایان افراطی در یونان بود.** به این ترتیب، با **پول کلانی که دولت ترومن به یونان تزریق کرد، مسیر تاریخ این کشور دگرگون شد؛** در سال 1952 دولت فیلدمارشال الکساندر پاپاگوس [9] به قدرت رسید و یونان به عضویت پیمان ناتو در آمد. **رئیس ایستگاه ام. آی. 6 در آتن و یکی از فرماندهان عملیات توطئه کرانه آمریکا و بریتانیا در یونان کریستوفر مونتگ وودهاوس بود که در سال 1951 از سوی سرویس اطلاعاتی بریتانیا برای انجام کودتا در تهران مستقر شد.**

دوّمین عملیات مداخله گرانه مشترک سازمان تازه تأسیس سیا و اینتلیجنس سرویس بریتانیا **کودتای ناموفق در آلبانی** بود. این عملیات در دسامبر 1949 انجام شد ولی به سرعت شکست خورد و کماندوهای سیا و ام. آی. 6 کشته یا دستگیر شدند. کمی بعد، در بهار 1950، سرویس های آمریکا و بریتانیا به دوّمین عملیات کودتایی خود در آلبانی دست زدند ولی باز شکست خوردند. توطئه گران سمج آمریکایی-انگلیسی دست بردار نبودند و در پائیز 1950 عملیات تهاجمی سوم خود به آلبانی را از خاک ایتالیا شروع کردند. این اقدام نیز با شکست مواجه شد.

و بالاخره، **سوّمین عملیات بزرگ مشترک سیا و ام. آی. 6 کودتای 23 ژوئیه 1952/اول مرداد 1331** **ژنرال محمد نجیب پاشا در مصر بود که به سلطنت ملک فاروق پایان داد. مورخین اطلاعاتی آمریکا، مانند ویلبر اولان و جان رانلاک، در کتب خود درباره نقش سیا در این کودتا سخن گفته اند.** این کودتا حدود یک سال پیش از کودتای 28 مرداد 1332 انجام گرفت و کریمیت روزولت، که در آن زمان به عنوان استاد تاریخ دانشگاه آمریکایی بیروت و رئیس انجمن آمریکایی دوستداران خاور نزدیک در

لبنان مستقر بود، هدایت و تغذیه مالی این عملیات را به دست داشت. [10]

بنابراین، اولین اقدامات کودتایی و تجاوزکارانه سیا، یا به تعبیر استیون کینزر بهره‌گیری از «راه ارزان عملیات پنهان برای شکل دهی به جریان حوادث جهان»، در زمان دولت ترومن آغاز شد؛ بنیانگذار این رویه در جهان پس از جنگ جهانی دوم دولت ترومن بود و این میراث به دولت آیزنهاور انتقال یافت.

و بالاخره، "ترومن خوب" همان کسی است که در ژوئن 1950 نیروهای نظامی ایالات متحده را به شبه جزیره کره وارد کرد؛ با این اقدام جنگ کره را به یک بحران بین‌المللی بدل نمود؛ و اندکی بعد، با وضع مقررات امنیتی سختگیرانه، آزادی‌های مدنی مردم آمریکا را سخت به مخاطره انداخت. به این ترتیب، در فضای ضد کمونیستی که جنگ کره ایجاد کرد، اقدامات تجاوزکارانه ایالات متحده آمریکا در سایر نقاط جهان، از جمله کودتای 28 مرداد در ایران، موجه شد. در این ماجرا دین اچسون، وزیر خارجه دولت ترومن، و ویلیام اورل هریمن، دوست ترومن، نقش فعال داشتند.

پیوندهایی که دولت "ریاکار" ترومن را به دولت‌های "امپریالیست" جرج بوش اول و دوم پیوند می‌دهد، فراوان است. یکی از مهم‌ترین این حلقه‌های اتصال، کمپانی دوپونت است و دیگری فرقه مخفی و شبه ماسونی "حجمه و استخوان".

ساخت بمب اتمی آمریکا در زمان دولت ترومن به وسیله کورپوراسیون دوپونت انجام گرفت؛ یعنی همان مجمعی که با خاندان بوش پیوند نزدیک داشت و امروزه در دولت جرج بوش دوم حضور قدرتمندانه دارد. پرسکات بوش، پدر جرج بوش اول، نه تنها از طریق اورل هریمن به مجتمع دوپونت وصل می‌شد بلکه دوست والتر کارپنتر، رئیس مجتمع دوپونت در سال‌های 1940-1962، نیز بود. امروزه ما، بر اساس افشاگرایی‌هایی که در غرب صورت گرفته، از جمله سخنرانی هنری گونزالز در جلسه 21 ژوئیه 1991 مجلس نمایندگان آمریکا، می‌دانیم که کمپانی دوپونت در دوران جنگ ایران و عراق رابطه نزدیک با حکومت صدام داشت. پیتر دوپونت، از سهامداران بزرگ این مجتمع و استاندار پیشین دلاوار، از مبدعین واژه "تروریسم هسته‌ای" است. او در 27 اوت 1998، در زمان دولت کلینتون و مدت‌ها پیش از حادثه 11 سپتامبر 2001، در نشریه مؤسسه National Center for Policy Analysis، مقاله‌ای نوشت با عنوان «جهان را از تروریست‌های هسته‌ای پاکسازی کنیم» و در آن ادعا کرد که ایران، عراق، کره شمالی و اسامه بن لادن به سلاح اتمی مجهز شده و امنیت ایالات متحده آمریکا را به مخاطره انداخته‌اند. این همان اندیشه‌ای است که با صعود جرج بوش دوم، به وسیله نومحافظه‌کاران، در پایه سیاست‌های تجاوزکارانه دولت او قرار گرفت و با شعبده 11 سپتامبر جهان را به کام مجتمع دوپونت و شرکای آن برد. [11]

در ماجرای نهضت ملی شدن نفت در ایران نیز وضع به همین گونه است. استیون کینزر از عملکرد دوگانه دولت ترومن و کمپانی‌های رقیب شرکت نفت انگلیس و ایران در قبال نهضت ملی شدن نفت در ایران سخن نمی‌گوید. ظاهراً تنها زمانی که مصدق حاضر به تمکین در برابر خواست مقامات دولت ترومن، مانند اورل هریمن و والتر لوی، دال بر واگذاری پالایشگاه نفت آبادان به کمپانی رویال داچ شل نشد، مذاکرات به بن‌بست رسید و عملکرد ایالات متحده در قبال نهضت ملی ذکرگون شد. در آن زمان، پالایشگاه نفت آبادان بزرگ‌ترین پالایشگاه جهان به شمار می‌رفت و فقط ارزش مادی آن 120 میلیون پوند تخمین زده می‌شد یعنی مبلغی برابر با هزینه نوسازی و مدرن کردن صنعت زغال سنگ بریتانیا. (بنگرید به یادداشت "رویال داچ شل و پالایشگاه نفت آبادان")

و نیز استیون کینزر به این معمای بزرگ نمی‌پردازد که چرا باید یک دلال و دسیسه‌گر بدنام بین‌المللی چون اورل هریمن از سوی "ترومن خوب" میانجی ایران و کمپانی نفت انگلیس-ایران شود؛ همان کسی که کینزر در کتاب خود از پیوند او با "فرقه حجمه و استخوان" سخن گفته است. (ص 106) این همان فرقه پنهان شبه ماسونی است که جرج بوش و پدر و پدربزرگش اعضای آن بودند. و نیز، کینزر نمی‌گوید که هریمن، نماینده ویژه ترومن در ماجرای نفت ایران، دوست صمیمی وینستون چرچیل، این «امپریالیست کهنه‌کار»، بود. رابطه نزدیک چرچیل و هریمن با بده‌بستان‌های خانوادگی نیز نوام بود. و می‌دانیم که با ملامت همسر راندولف چرچیل (پسر هرزه و دانه‌خمر سیر وینستون چرچیل)، بعدها طلاق گرفت و با اورل هریمن 80 ساله ازدواج کرد. [12]

در برخی تحقیقات جدید، عامل اصلی چرخش سیاست ایالات متحده آمریکا در قبال تحولات ایران نه صعود دولت آیزنهاور (ژانویه 1953) بلکه برتری قطعی ایالات متحده بر اتحاد شوروی در زمینه صنایع نظامی عنوان شده که در سال 1952 و در واپسین ماه‌های زمامداری ترومن رخ داد. فرانسیس گابین، استاد دانشگاه ویرجینیا، در مقاله "سیاست، قدرت، و مشی ایالات متحده در ایران، 1950-1953" (مجله مطالعات جنگ سرد، پائیز 1999) می‌نویسد:

در کتب و مقالات یکی پس از دیگری بر تفاوت فاحش میان سیاست‌های دو دولت ترومن و آیزنهاور در قبال ایران تأکید می‌شود در حالی که بررسی‌ها شواهد به سادگی روشن می‌سازد که چنین شکاف فاحشی وجود نداشته است. در واقع، چرخش سیاست‌های آمریکا در قبال ایران در دوران دولت ترومن صورت گرفت و مهم‌ترین دلیل این مدعا سند شماره 1 / 136 شورای امنیت ملی مورخ 20 نوامبر 1952 /

29 آبان 1331 است. [13]

این سند به شکلی آشکار مهاجم تر و یکسویه تر از اسناد مشابه پیشین است و بیانگر تمایل فزاینده دولت ترومن به مداخله مستقیم در امور داخلی ایران، در صورت لزوم، و نیز به پذیرش مخاطرات جنگ، سند فوق نشان می‌دهد که در سیاست آمریکا در قبال ایران تغییری رخ داده و این تغییر در دوران متاخر دولت ترومن است. این نکته ای است که در نوشتار تاریخی کاملاً نادیده انگاشته می‌شود.

گاوین می‌افزاید: در بهار و تابستان 1952 بسیاری از اعضای دولت ترومن مواضع خود را در قبال مصدق تغییر دادند. در 1951 آمریکایی‌ها می‌ترسیدند اقدام نظامی در ایران سبب مداخله شوروی یا کودتای حزب توده شود، ولی در 1952 این نگرانی علیه مصدق سوو یافت. دولت ترومن نگران بود که اقدامات رهبر ایران سبب تسریع در بحرانی شود که به سقوط ایران در مدار شوروی بیانجامد. در سند 136/1 گفته می‌شود: «گرایش‌های کنونی در ایران حفظ کنترل توسط یک حکومت غیرکمونئیستی را برای مدت طولانی دشوار ساخته است.» و «توانایی جبهه ملی برای حفظ کنترل بر اوضاع نامشخص است.» مقایسه سند 136/1 با اسناد قبلی شورای امنیت ملی آمریکا روشن می‌کند که سیاست دولت ترومن در قبال ایران با گذشت زمان دگرگون شده و بدانجا رسیده که در اواخر سال 1952 مایل است از طریق اقدامات تهاجمی ایران را از افتادن به مدار شوروی باز دارد.

فرانسیس گاوین علت اصلی این چرخش در سیاست ایالات متحده در قبال ایران را نه صعود دولت آیزنهاور بلکه افزایش قدرت نظامی آمریکا و فرادستی قطعی آن بر اتحاد شوروی می‌داند. او می‌نویسد: تغییر در توازن نظامی جهان نقش اساسی در این امر داشت. در سال‌های 1950-1951 ایالات متحده به قدر کافی مطمئن نبود که بتواند در سیاست خود در قبال ایران ریسک کند و از مداخله نظامی شوروی یا کودتای حزب توده هراس داشت. ایالات متحده حاضر نبود برای دفاع از ایران به اقدام نظامی دست زند و به بریتانیا نیز اجازه مداخله نظامی نمی‌داد. در پیامد احداث تأسیسات نظامی عظیمی که از اواخر 1950 آغاز شد و در نیمه 1952 به ثمر نشست، ایالات متحده از اقدام به سیاست‌های یکسویه و تهاجمی، هم در خاورمیانه و هم در سایر مناطق (کره، جنوب شرقی آسیا، آلمان)، کمتر هراسان بود. بدینسان، همانگونه که مارک تراختنبرگ [14] و ملوین لفلر [15] توانمندانه نشان داده‌اند، از اوایل 1951 تا 1953 ایالات متحده در قبال اتحاد شوروی از موضع ضعف نسبی به موضع اقتدار کافی رسید. آن نومیدي که طراحان نظامی آمریکا در سال 1951 در قبال مسائل ایران احساس می‌کردند در اواخر 1952 به خوش بینی فزاینده مبدل شد. [16]

صرفنظر از بنیاد سطحی و غلط نگرش استغنی کینزر به سیاست ایالات متحده در قبال ایران در دهه 1950، که کتاب او را به اثری ژورنالیستی و تبلیغاتی به سود حزب دمکرات در آستانه انتخابات آتی ریاست جمهوری، تبدیل می‌کند، همه مردان شاه در ارائه تصویری جدی از کودتای 28 مرداد 1332 نیز ناکام است. در این روایت، الگوی ترومن خوب و آیزنهاور بد به تاریخ ایران نیز تسری می‌یابد و در قالب دو شخصیت "مصدق خوب" و "کاشانی بد" متجلی می‌شود. در داستان کینزر، مصدق شخصیتی است همانای توماس جفرسون و توماس پین (ص 95) و کاشانی، چنان که خواهیم دید، «ملای مواج بکیر سیا» و حامی تروریسم و پیش نمونه تاریخی اسامه بن لادن.

استغنی کینزر، به رغم ارائه فهرستی طویل از اسامی کتابخانه‌ها و آرشیوها، در بررسی ماجرای کودتا از هیچ منبع جدیدی که برای ما ناشناخته باشد و مطلبی نو بر دانسته‌های ما بیافزاید استفاده نکرده است. منابع اصلی روایت او از کودتا خاطرات کریمیت روزولت، خاطرات وودهاوس، مقاله گازبوروسکی و به ویژه تاریخچه دونالد ویلبر است که به وسیله جیمز ریزن، همکار او در نیویورک تایمز، منتشر شد. درباره کاستی‌های این مآخذ در مقاله "سر شاپور ریپورتر و کودتای 28 مرداد 1332" به تفصیل سخن گفته‌ام.

کاستی‌ها و بی‌دقتی‌ها در کتاب کینزر اندک نیست. به برخی نمونه‌ها اشاره می‌کنم:

* روزولت در تهران سوار تاکسی شد و تاکسی علامت On Call [مسافر دارم] را بلند کرد. (ص 10) کینزر، به رغم اقامت کوتاه تابستان 1381 در تهران، تصور می‌کند که تاکسی‌های تهران مثل تاکسی‌های نیویورک از علامت فوق استفاده می‌کنند.

* توصیف کینزر از صحنه ملاقات هریمن با کاشانی جالب است: «هریمن به اتاق تاریکی هدایت شد که پنجره‌های آن به وسیله پرده‌های ضخیم پوشانیده شده بود. مرد مقدس [کاشانی] بی حرکت در بالای اتاق نشست. هریمن کفش خود را درآورد، روی قالی نشست و ادای احترام کرد...» (ص 106) کاشانی در پایان سخنان خود به هریمن گفت: اگر مصدق حل مسئله نفت را بپذیرد «خون او مانند رزم آرا ریخته خواهد شد.» (ص 107)

صحنه هولناکی است از ملاقات یک آمریکایی مهربان با آیت‌اللهی که ریختن خون برایش از ریختن آب ساده تر است. همه می‌دانند که کاشانی خوش رو و بذله گو بود و میهمانان خارجی را با تشریفات متداول روز می‌پذیرفت.

* کینزر در آغاز کتاب خود، در معرفی کسانی که در بهار و تابستان 1953 از سیا پول گرفتند، به یک «ملای جیره خوار سیا» یا «مورد حمایت مالی سیا» (One CIA-subsidized Mullah) اشاره می‌کند. (ص 5) در صفحات بعد روشن می‌شود که منظور او آیت‌الله کاشانی است. می‌نویسد: «چهارشنبه 19 اوت، به تقویم ایرانیان 28

مرداد، بود. در این روز روزولت امیدوار بود که مسیر تاریخ یک ملت را تغییر دهد. او پس از این که ده هزار دلار برای کاشانی ارسال کرد...» (ص 178)

این ادعایی است که از طریق مقاله مارک گازیوروسکی [17] به کتاب کینزر راه یافته است. گازیوروسکی چنین می نویسد:

«روزولت که نگران بود شبکه مصدق به زودی حلقه محاصره آن ها را تنگ کند، از رشیدیان ها پرسید که چگونه می تواند با کاشانی ملاقات کند. رشیدیان ها او را به یکی از متحدان خود به نام احمد آرامش راهنمایی کردند. در صبح چهارشنبه 19 اوت/ 28 مرداد دو افسر سیا با آرامش ملاقات کردند و ده هزار دلار به او دادند تا به کاشانی بدهد. سپس، ظاهراً کاشانی ترتیبی داد تا جمعیت مخالف مصدق از منطقه بازار به سمت مرکز تهران راهپیمایی کنند.»

گازیوروسکی در زیرنویس 67 مقاله فوق مأخذ این ادعای مهم را اظهارات دو کارمند بازنشسته سیا به وی ذکر می کند بی آن که نامی از ایشان ببرد. او می افزاید: «**معهدا، هیچ یک از دو افسر سیا که پول را به آرامش دادند تا به کاشانی بدهد، نتوانستند اثبات کنند که این پول به کاشانی رسیده است...**» به این ترتیب، ادعای فاقد پشتوانه جدی و توأم با حدس و خیال در مقاله گازیوروسکی در کتاب کینزر به یک واقعیت تاریخی قطعی بدل می گردد. [18]

این پرسش مطرح است که اگر آیت الله کاشانی «ملای مواجب بگیر» سیا بود، چرا سیا از 7 مرداد 1332 حملات شبانه به خانه او را، به نام هواداران دکتر مصدق، سازمان داد و در شب 10 مرداد به پرتاب نارنجک به درون خانه وی دست زد که به مجروح شدن 18 نفر انجامید؟ درباره این حادثه نیز در مقاله «سر شاپور ریپورتر و کودتای 28 مرداد 1332» توضیح داده ام.

* کینزر آزادی خلیل طهماسبی از زندان را در ذیل حوادث سال 1953 و به عنوان بخشی از قدرت نمایی آیت الله کاشانی علیه دکتر مصدق مطرح می کند. (ص 159) به این ترتیب، تصویر به کلی سیاهی که کینزر از کاشانی به دست می دهد کامل می شود و خواننده آمریکایی کاشانی را، علاوه بر "مواجب بگیر سیا"، به عنوان حامی "تروریسم" نیز می شناسد.

طرح عفو و آزادی خلیل طهماسبی با حمایت فعال رهبران جبهه ملی ایران و در فضای پس از 30 تیر 1331، یعنی در زمانی که رابطه دکتر مصدق و آیت الله کاشانی کاملاً حسنه بود، به مجلس تقدیم شد. در این طرح چنین آمده بود: «چون خیانت حاج علی رزم آرا و حمایت او از اجانب بر ملت ایران ثابت است، بر فرض این که قاتل او استاد خلیل طهماسبی باشد از نظر ملت بیگناه و تبرئه شناخته می شود.» در میان 27 امضاکننده این طرح اسامی زیر وجود دارد: حسیبی، شایگان، زیرک زاده، نریمان و سنجابی. طرح فوق در جلسه 24 مجلس هفدهم (22 مرداد 1331) به تصویب رسید ولی در 25 مهر مجلس سنا از تأیید آن، و نیز از تأیید مصوبه مصادره اموال احمد قوام، به علت مغایرت با قانون اساسی و قوانین موضوعه خودداری کرد. عدم تأیید این دو مصوبه در سنا سرآغاز کشاکشی بزرگ میان مجلسین شد. به این دلیل، محمود نریمان در نطق 27 مهر خود در مجلس شورای ملی اعضای مجلس سنا را به شدت مورد حمله قرار داد و مجلس سنا را غیرقانونی خواند. این جنجال به تعطیل مجلس سنا در اوانل آبان انجامید. در 13 آبان طرح قانونی عفو و آزادی خلیل طهماسبی به دولت ابلاغ و وی در 24 آبان 1331 آزاد شد.

* کینزر در ذیل حوادث سال 1953 به گزارشی از رابین زهنر، مأمور اطلاعاتی بریتانیا در تهران، به لندن استناد می کند که طبق آن «اقدام موفقیت آمیز کناره گیری کاشانی، بقای و مکی از جبهه ملی به وسیله برادران رشیدیان انجام و هدایت شد.» (ص 159)

اولاً، زهنر در پانیز 1331/ 1952 به لندن بازگشت و در حوادث سال 1953 حضور نداشت.

ثانیاً، محققین ایرانی و ناطران و فعالان سیاسی آن زمان خوب می دانند که دکتر مظفر بقایای کرمانی نقش اصلی را در ایجاد اختلاف میان آیت الله کاشانی و دکتر محمد مصدق و فروپاشی جبهه ملی ایفا نمود. بقایای کسی نبود که تحت تأثیر برادران رشیدیان قرار گیرد. امروزه، بر اساس اسناد شخصی دکتر بقایای، به طور مستند می دانیم که محرکین اصلی بقایای دکتر عیسی سپهبدی و حسین خطیبی بودند. [19]

این اسامی، و اسامی چهره های بسیار مؤثر دیگر در کودتا، در کتاب کینزر نیز، مانند منابع مشابه پیشین، به کلی غایب اند. در این باره در مقاله «سر شاپور ریپورتر و کودتای 28 مرداد 1332» به تفصیل سخن گفته ام.

* کینزر توصیفی از صحنه بازگشت شاه به ایران، پس از کودتا، به دست داده است. در این صحنه، آیت الله کاشانی، در کنار «شعبان بی مخ» در میان مستقلمین حضور دارد: «صدها نفر از دوستداران شاه، زاهدی و سرهنگ نصیری و سرلشکر باتمانقلیچ و آیت الله کاشانی و شعبان بی مخ و سفیر کبیر لوی هندرسون حضور داشتند. این ها کسانی بودند که به پیروزی عملیات آجاکس کمک کرده بودند.» (ص 190)

مورخین می دانند که شأن آیت الله کاشانی برتر از آن بود که در مراسم استقبال از شاه (31 مرداد 1332) حضور یابد و در این مراسم حضور نداشت.

* کینزر تنها در چند سطر از حادثه مهمی چون قتل سررتیب افشارطوس، رئیس شهربانی کل کشور، سخن می گوید. (ص 160) او بر اهمیت این حادثه، که برخلاف مندرجات تاریخچه ویلبر، شروع واقعی عملیات کودتا بود، تأکید نمی کند و جایگاه مهم آن را در حوادث پسین متذکر نمی شود.

* کینزر جایگاه اسدالله رشیدیان در سال های پس از کودتا را چنین توصیف کرده است: اسدالله رشیدیان، که «شبهه براندازی او مرکب از روزنامه نگاران، سیاستمداران، ملاها و رهبران گروه های تبهکار نقش فاطمی در پیروزی عملیات آجاکس ایفا کرده بود»، در سال های پس از کودتا در تهران ساکن بود و به همراه برادرانش، با حمایت شاه، تجارت گسترده ای را سامان می داد. خانه او به سالن محل اجتماع سیاستمداران و سایر منتقدین بدل شده بود که سرنوشت آینده ایران را بررسی می کردند. (ص 199)

در قدرت و ثروت برادران رشیدیان تردیدی نیست؛ ولی استغف کینزر به گونه ای سخن گفته که گویا در دوران طولانی پس از کودتا همه کاره ایران برادران رشیدیان بودند.

* این توصیف داستان گونه و اغراق آمیز درباره وضع شعبان جعفری پس از کودتا به شکل مضحکی تکرار می شود. به نوشته کینزر، در دوران پس از کودتا، «شعبان بی مخ، در کادیلاک زردرنگ اهدایی شاه سوار می شد، و اسلحه کمربند در جیب به آرامی در خیابان های تهران رانندگی می کرد و آماده بود تا به هر کسی که ضد شاه و هوادار مصدق به نظر می رسید حمله ور شود.» (ص 200)

* در کتاب کینزر، رگه هایی از تعلقات یا تأثیرات صهیونیستی به چشم می خورد. مثلاً در آنجا که انفجار مشکوک مرکز یهودیان در بوئنوس آیرس (1994) و انفجارهای مشابه دیگر را، که ردپای موساد و کانون های مرموز توطئه گر غرب در آن مشهود است، به حکومت جمهوری اسلامی ایران نسبت می دهد. از نظر کینزر، بمب گذاری بوئنوس آیرس «نفرت انگیزترین جنایت ضد یهودی در دوران پس از هالوکاست» است. (ص 203) یا در جای دیگر، بر تبلیغات سیا علیه دکتر مصدق به عنوان «یهودی تبار» تأکید می کند (ص 6) حال آن که، صرفنظر از چند مورد نادر از درج این اتهام در برخی نشریات سخیف آن زمان، دکتر مصدق، حتی در میان سرسخت ترین مخالفان نیز، هیچگاه چنین شهرتی نداشت.

* به رغم این که استغف کینزر، کتاب استغف دوریل درباره تاریخ ام. آی. 6 را به عنوان یکی از مآخذ خود ذکر کرده، ولی در کتاب همه مردان شاه حتی یک بار نامی از جرج کندی یانگ، طراح و فرمانده اصلی عملیات، ذکر نشده است. این ادامه رویه ای است که در خاطرات روزولت، خاطرات وودهاوس و تاریخچه ویلبر دیده می شود. جرج کندی یانگ از سال 1951، در دولت کلمنت اتلی از حزب کارگر، رئیس دسک خاورمیانه در ام. آی. 6 بود و در دولت آیزنهاور قائم مقام ام. آی. 6 شد. همو بود که به عنوان رئیس مافوق وودهاوس وی را به ایران اعزام کرد. استغف دوریل، به رغم ادعاهای ویلبر، عملیات آمریکایی آجاکس را «بازنویسی» طرحی می داند که سرخان سینکلر و جرج کندی یانگ، رئیس و قائم مقام ام. آی. 6 بریتانیا، تهیه کرده بودند. روح این عملیات، ایجاد چنان فضایی در تهران بود که ایرانیان مجبور شوند میان نهاد موجود سلطنت و «آینده نامعلومی» که مصدق وعده می داد، یکی را انتخاب کنند. اگر چنین انتخابی صورت می گرفت، برنده سلطنت بود. [20]

* در کتاب استغف کینزر، سر شاپور ریبورتر، مسئول عوامل و شبکه های داخلی اینتلجنس سرویس و رابط این سازمان با محمدرضا پهلوی، نیز غایب است.

* کینزر، به تبعیت از سنت روزولت و وودهاوس و ویلبر، تمامی عوامل بریتانیا در ایران را با نام عام «برادران رشیدیان» می شناساند. درباره این عنوان و کاربرد آن در تاریخنگاری کودتای 28 مرداد در مقاله "سر شاپور ریبورتر و کودتای 28 مرداد 1332" توضیح داده ام.

استغف کینزر کودتای 28 مرداد 1332 را در پایه تمامی تحولاتی قرار می دهد که به حادثه 11 سپتامبر و حوادث متعاقب آن انجامید. کودتای 28 مرداد توضیحی است بر علل اشغال سفارت آمریکا در تهران در سال 1979 و گروگان گیری کارکنان آن. دانشجویان ایرانی می ترسیدند که ماجرای روزهای 25 تا 28 مرداد تکرار شود و مأموران سیا در سفارت آمریکا شاه را به ایران بازگردانند. (ص 202) این حادثه در صحنه داخلی ایران به تقویت «مهاجم ترین عناصر در ائتلاف انقلابی» انجامید و «سیر تاریخ سیاسی ایالات متحده آمریکا» را نیز دگرگون کرد. در پیامد این اقدام بود که «ایالات متحده در جنگ طولانی و هولناک عراق با ایران از عراق حمایت کرد و در این فرایند دیکتاتوری صدام حسین در عراق تحکیم شد.» به این ترتیب، «در دهه 1980 روحانیون بنیادگرای ایران نوعی از فاشیسم دینی را بر ایران تحمیل کردند و کشور خود را به مرکز تبلیغات تروریستی در خارج بدل نمودند.» آن ها کمی پس از حمایت از گروگان گیری دیپلمات های آمریکایی در تهران، به حمایت مالی و تسلیح حماس، حزب الله و سایر گروه هایی پرداختند که به عملیات تروریستی اشغال داشتند. رهبران انقلابی ایران و اشتیاق آنان به انجام «هولناک ترین انواع خشونت» سبب شد که ایشان به «قهرمانان فاتیسم» در برخی از کشورهای دیگر بدل شوند و افغان ها با الهام از آنان طالبان را ایجاد کنند. به این ترتیب، طالبان در کابل به قدرت رسید و اسامه بن لادن این شهر را به مرکز حملات تروریستی خود بدل کرد. (ص 203) با این استدلال بسیط، در دو صفحه کودتای 28 مرداد 1332 در پایه حادثه مرموز 11 سپتامبر قرار می گیرد.

هر چند نباید جایگاه کودتای 28 مرداد را در سلسله اقدامات تجاوزکارانه و مداخله گزانه دولت های ایالات متحده آمریکا، که تلقی منفی مردم خاورمیانه را از امپریالیسم آمریکایی شکل داد، کم اهمیت شمرد، ولی نمی توان با تحلیل ساده و تک عاملی استغف کینزر نیز موافق بود. کودتای 28 مرداد در متن تصویری عام تر و جامع

تر قابل تبیین است که در نیمه دوم سده نوزدهم میلادی پدیده ای به نام "امپریالیسم آمریکایی" را تکوین بخشید. این همان پدیده ای است که در آغاز سده بیستم، هابسون در کتاب کلاسیک و نامدار خود، *امپریالیسم*، به توصیف آن پرداخت و آن را «نیرومندترین جنبش در سیاست جاری دنیای غرب» خواند. [21] به نوشته هابسون، ایالات متحده آمریکا نیز در اواخر سده نوزدهم با اشغال هاوایی و بقایای مستملکات استعماری اسپانیا در قاره آمریکا به این موج پیوست. [22] هابسون افزود: «رسالت تمدن سازی»، که ایالات متحده آمریکا مدعی آن است، نیروی محرکه امپریالیسم آمریکایی است و «به شکلی آشکار تابع عامل اقتصادی.»

اشتیاق پرشروشور پرزیدنت روزولت برای توسعه "تمدن" نباید ما را فریب دهد. این آقایان راکفلر، پی پرپونت مورگان، حنا، شوپ، و همکاران آن ها هستند که به امپریالیسم نیاز دارند و آن را بر شانه این جمهوری بزرگ غرب تحمیل می کنند. آن ها به امپریالیسم نیاز دارند زیرا می خواهند از منابع عمومی کشور خود استفاده کنند برای ایجاد زمینه های سودآور برای گردش سرمایه های خود که در غیر این صورت عاطل خواهد ماند. [23]

در گسترش این امپریالیسم در دوران پس از جنگ دوم جهانی، دولت ترومن بنیانگذار بود و دولت آبرنهاور ادامه دهنده راه آن.

تصویری که کینزر از کودتای 28 مرداد به عنوان منشاء «تروریسم خاورمیانه» به دست می دهد، از زوایای مختلف قابل نقد و نفي است. مثلاً، چرا کینزر کودتای مشترک ژوئیه 1952 سیا و ام. آی. 6 در مصر را در بنیاد حادثه 11 سپتامبر نمی بیند؟ این کودتا کمی بعد، در سال های 1954-1956، به صعود جمال عبدالناصر انجامید و در دهه 1960 میلادی موجی نیرومند از گرایش های ضد آمریکایی- ضد انگلیسی- ضد اسرائیلی را در میان اعراب و سراسر جهان اسلام پدید ساخت. صرفنظر از تقدم زمانی کودتای مصر بر ایران، آیا تأثیر احساسات ضد آمریکایی که در دوران جمال عبدالناصر شکل گرفت بر جهان اسلام بیش تر است یا تأثیر کودتای 28 مرداد؟ آیا روزنامه نگار دیگری نمی تواند مانند کینزر کتابی بنویسد و دولت ترومن را به دلیل نقش آن در کودتای ژوئیه 1952 مصر "مقصر اصلی" در بنیانگذاری "تروریسم خاورمیانه" و حادثه 11 سپتامبر بشناساند؟

آیا اقدامات دولت جان کندی، رئیس جمهور از حزب دمکرات، در تحمیل برنامه هایی با پیامدهای تخریبی عمیق بر جامعه ایران در دهه 1960 میلادی، که این بار با نام "اصلاحات" نه "کودتا" انجام گرفت، حادثه بزرگ دیگری نبود که احساسات ضد آمریکایی را در ایران شدت بخشید؟ همگان می دانند که این مداخله قیام 15 خرداد 1342 را پدید آورد که انقلاب اسلامی ایران مولود مستقیم آن است.

آیا تأثیر حمایت های بی دریغ دولت های ایالات متحده آمریکا از دولت اسرائیل، از جمله حمایت دولت حزب دمکرات، به رهبری لیندون جانسون، در جریان جنگ شش روزه (ژوئن 1967) از اسرائیل، در ایجاد احساسات ضد آمریکایی در میان مسلمانان بیش تر است یا تأثیر کودتای 28 مرداد؟

پرسش های فراوانی از این دست می توان مطرح کرد. به علاوه، همان گونه که یکی از منقدین به درستی توجه کرده، انتساب ریشه های فئاتیسم اسامه بن لادن و طالبان به حوادث تاریخ معاصر ایران تحلیلی سست بنیاد است. منقد فوق می افزاید: «در واقع، ایران انقلابی و افغانستان طالبانی خصم بودند نه متحد و حتی در سال 1998 در آستانه جنگ قرار گرفتند.» (نیویورک تایمز، یکشنبه، 10 اوت 2003) به راستی چرا کینزر در بررسی ریشه های طالبان و پدیده ای به نام اسامه بن لادن به سرمایه گذاری های عظیم سیا در جنگ افغانستان علیه نیروهای اشغال گر شوروی کمترین توجهی نمی کند؟

گزارش استغنی کینزر از کودتای 28 مرداد 1332 روایتی آمریکایی و برای آمریکاییان است که بی دقتی های فراوان تاریخی و تلاش برای ارائه یک تئوری تک عاملی از ریشه های حادثه 11 سپتامبر آن را بی اعتبار کرده است. در گزارش استغنی کینزر نثر داستان گونه بر دقت تاریخی به شدت غلبه دارد و گاه صحنه هایی عجیب می آفریند. یک نمونه بارز، توصیف کینزر از ملاقات هریمن و آیت الله کاشانی است و نمونه دیگر داستان سفر کینزر به ایران در چهل و نهمین سالگرد کودتای 28 مرداد و استقرار او در هتل لاله: متصدی پذیرش هتل کلید اتاق 911 را به او می دهد. کینزر بلافاصله تشابه شماره اتاق را با تاریخ 11 سپتامبر (9/11) درمی یابد و اعتراض می کند. متصدی هتل به این اعتراض توجهی نمی کند و با خون سردی پاسخ می دهد: این اتاقی است که برای اقامت شما در نظر گرفته شده است. (ص 217) گویی تعمدی در کار است که یک آمریکایی در ایران، پس از 11 سپتامبر، در اتاق 911 جای داده شود!

پادداشت: رویال داچ شل و پالایشگاه نفت آبادان

مشاور آورل هریمن، نماینده ترومن و دوست صمیمی چرچیل، در مذاکرات او با دولت مصدق والتر لوی بود. رونالد فری بر می نویسد: «آورل هریمن در خلال مسافرتش به تهران در ماه های ژوئیه و اوت 1951/ تیر و مرداد 1330 با کمک والتر لوی مشاور نفتی اش بیهوده تلاش کرد به مصدق و مشاورانش توضیح بدهد که عملیات اجرایی به ویژه در مورد پالایشگاهی به عظمت و پیچیدگی آبادان نیازمند به کار گرفتن یک سازمان یکپارچه است نه استخدام کارشناسان خارجی به طور انفرادی.» (مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی، ص 297)

با توضیحات بعد روشن می شود که منظور از این «سازمان یکپارچه» مجتمع نفتی رویال داچ شل است.

اجسون، هریمن و سایر مقامات دولت ترومن در مذاکرات آبان 1330/ اکتبر 1951 در آمریکا بر سر مالکیت

پالایشگاه آبادان به شدت بر مصدق فشار می آورد. فری بر می نویسد: «درست پیش از ملاقات با اچسون، در 24 اکتبر/ 2 آبان مصدق به طور فوق العاده محرمانه موافقت کرد که **پالایشگاه آبادان به شرط آن که تحت کنترل انگلیسی ها نباشد می تواند در مالکیت خصوصی باقی بماند**. اما والتر لوی در این مورد تردید داشت.» (همان مأخذ، ص 306)

مذاکره در این زمینه ادامه می یابد. پیشنهاد گروه هریمین و اچسون در مذاکرات با مصدق این بود: «**تحويل پالایشگاه آبادان به یک شرکت هلندی**». (همان مأخذ، ص 307) به این ترتیب، روشن می شود که منظور هریمین از «به کار گیری یک سازمان یکپارچه» برای اداره پالایشگاه آبادان کمپانی رویال داچ شل است.

در مذاکرات اچسون، وزیر خارجه آمریکا، با مصدق، **حرج مک گی**، معاون اچسون، نقش برجسته داشت. مک گی متولد نگزاس و فارغ التحصیل دانشگاه اوکلاهما بود. او تحصیلات خود را در دانشگاه آکسفورد ادامه داد. مک گی، به نوشته جیمز بیل، «**خود را انگلوفیل می دانست**» و «**ضمن سالیان متمادي دوستی نزدیکی با برخی شخصیت های متنفذ انگلیسی برقرار کرده بود**». جیمز بیل می افزاید: «مک گی یک شخصیت کلیدی در حکومت دمکرات ها بود که در برابر امواج ناسیونالیسم که در آسیا و خاورمیانه به حرکت درآمده بود حساسیت نشان می داد.» (همان مأخذ، ص 430)

پیشنهادهای مک گی به مصدق در پنج محور خلاصه می شد. نکته مهم در محور دوم این پیشنهادات این بود: «**پالایشگاه آبادان به یک شرکت غیر انگلیسی فروخته شود** و شرکت مزبور کارشناسان خودش را انتخاب کند.» (همان مأخذ، ص 440)

جیمز بیل می افزاید: طرح دیگری از سوی چارلز رابنر، از اعضای بلندپایه وزارت کشور ایالات متحده آمریکا، مطرح شد که پیشنهاد می کرد «دولت بریتانیا بی درنگ از موقعیتی که در شرکت نفت انگلیس و ایران دارد دست بکشد و شرکت مزبور مرجحاً تحت اداره **هلند** یا آمریکا قرار گیرد.» (همان مأخذ، ص 446)

مک گی در خاطراتش می نویسد: «مصدق تنها یک بار در برابر شگفتی من عقب نشینی کرد و آن هم شبی دیروقت در آپارتمانش در هتل نیویورک و بر سر آبادان، **بزرگ ترین پالایشگاه جهان**، بود. او داوطلبانه اعلام داشت که برخلاف تصور عموم در **قانون ملی شدن نفت ذکری از پالایشگاه آبادان نشده و بنابراین شامل آن نمی شود**. من تصور کردم که این بدان معنی است که پالایشگاه هنوز متعلق به شرکت نفت انگلیس و ایران است و بنابراین شرکت باید آن را تملک کند و در این صورت شرایط فروش آن قابل مذاکره خواهد بود. بعداً نیز مصدق نه تنها این مطلب را به اچسون و من تأکید کرد بلکه **حتی موافقت کرد که کمپانی شل (انگلیسی- هلندی) خریدار قابل قبولی خواهد بود**.» (همان مأخذ، صص 478-479)

مک گی در ادامه می نویسد: «هنوز شرایط و مسائل دیگری باقی مانده بود ولی ما کل قضیه را در نظر گرفتیم که عبارت بود از رضایت مداوم مصدق به **فروش پالایشگاه ملی نشده آبادان به کمپانی انگلیسی- هلندی شل...**» (همان مأخذ، ص 483)

احتمالاً مصدق برای جلب حمایت هریمین و سایر مقامات متنفذ دولت ترومن وعده انتقال مالکیت پالایشگاه آبادان به رویال داچ شل را داد ولی به آن عمل نکرد. این ترفند مصدق مرا به یاد جمله ای از یک دیپلمات انگلیسی درباره احمد قوام می اندازد: «احمد قوام در مذاکره با خارجی ها به سادگی کشور خود را می فروشد ولی هیچگاه جنس را تحويل نمی دهد.»

عبدالله شهبازی
تهران، 23 مرداد 1382

زیرنویس:

1- Stephen Kinzer, *All the Shah's Men: An American Coup and the Roots of Middle East Terror*, Hoboken, New Jersey: John Wiley & Sons, June 2003, 272 pages.

2- Robert Penn Warren

3- *All the King's Men*

4- Robert Rossen

5- Bob Woodward

6- Carl Bernstein

7- *All the President's Men* (1974)

8- Operation Sheepskin

9- Field Marshal Alexandros Papagos

10- Wilbur C. Eveland, *Rapes of Sand*, New York: 1980, pp. 95-105, 125; John Ranelagh, *The Agency: The Rise and Decline of The CIA*, New York: Simon and Schuster, 1986, p. 297

آیت الله کاشانی بعدها گفت: «در مصر محمد نجیب پاشا را روی کار آوردند و در ایران هم قوام السلطنه را.»

نجیب پاشا باقی ماند ولی قوام را من در اثر فداکاری بیش از چهار روز نگذاشتم باقی باشد.» (آیت الله کاشانی به روایت اسناد ساواک، ج 2، صص 564)

11- Pete Du Pont, "Making the World Safe for Nuclear Terrorists",

<http://www.ncpa.org/~ncpa/oped/duPont/dup82798.html>

مقاله پیته (پیتر) دوپونت تا چند ماه پیش در آدرس بالا قابل دستیابی بود.

12- برای آشنایی با پیوندهای دو خاندان هریمن و بوش بنگرید به: "سیمای خانوادگی جرج بوش" در:

www.shahbazi.org

13- NSC 136/1, " United States Policy Regarding the Present Situation in Iran," dated November 20, 1952

برای مطالعه ترجمه فارسی این سند بنگرید به: عبدالرضا هوشنگ مهدوی و اصغر اندرودی [مترجم]، اسناد روابط خارجی آمریکا دربارهٔ نهضت ملی شدن نفت ایران، تهران: علمی، 1377، ج 2، صص 784-790؛ صادق خرازی، آمریکا و تحولات ایران: اسناد و مدارک آزادشده دولت ایالات متحده آمریکا درباره جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، 1380، صص 85-94. در دو مأخذ فوق می توان سیر تحول نگرش دولت آمریکا به حوادث ایران را بر اساس اسناد سیاستگزاری شورای امنیت ملی ایالات متحده دنبال کرد.

14- Marc Trachtenberg

15- Melvyn Leffler

16- Francis J. Gavin, " Politics, Power, and US Policy in Iran, 1950-1953" , *Journal of Cold War Studies*, 1.1, Winter 1999

17- Mark Gasiorowski, "The 1953 Coup D-etat in Iran", *Journal of Middle East Study*, No. 19, (1987).

18- نمونه های دیگری از این گونه بی میلانی ها در مقاله گازیوروسکی وجود دارد. مثلاً، او قتل افشارطوس را به سرویس اطلاعاتی بریتانیا (ام. آ. آی. 6) نسبت می دهد و برای این ادعای بزرگ فقط به *ایران تایمز مورخ* 31 مه 1985 استناد می کند.

19- بنگرید به: "معمای دکتر مظفر بقایی" در: shahbazi.org

20- Stephen Dorril, *MI6: Inside the Covert World of Her Majesty's Secret Intelligence Service*, New York: The Free Press, 2000, p. 586

درباره جرج کندی یانگ در مقاله مستقلی سخن گفته و در آینده نیز او را بیش تر معرفی خواهم کرد.

21-John A. Hobson, *Imperialism: A Study*, New York: James Pott and Co., 1902, Part 1, chapter 1, (paragraph 1 (1.1.1).

22- ibid, 1.6.6.

23- ibid, 1.6.11.

<http://www.shahbazi.org/pages/Kinzer.htm>